

اصل مرام و فصل کلام

بهایان ایران پیوسته به جان و دل به این سرزمین خدمت می کنند، در قبال این خدمت بر کسی منت نمی نهند، توقع ندارند که کسانی از آنان سپاس گزاری کنند، سعی شان را مشکور شمارند، یا به تحسین و تمجیدشان پردازند. گرچه توقع چنین احسانی از حقوق انسان است و کسی که خواستار آن باشد به راه خطا نمی رود. بهائیان نیز هرگاه حق شناسی و قدردانی ببینند شادمان می شوند، و لیکن این بدان معنی نیست که خدمت به ملک و ملت را به شرط اجرت به جای آرند یا همت آنان، هرگاه تحسین و تقدیر و تشویق نبینند، سستی پذیرد. منتهی آنچه این جمع صدیق و خدوم و فعال را به تعجب وامی دارد این است که کسانی آنان را در موطن مألوف خویش بر خلاف آنچه بوده اند جلوه گر سازند، مقاصدشان را دیگرگون نمایند یا احوال و افعال و اقوالی را که يك سره در جهت مخالف این مقاصد باشد به آنان منسوب دارند.

هزاران تن از این جماعت را از بدو ظهور این آئین در این سرزمین به خاک و خون کشیدند، تنها به جرم تدبیر به دینی که دارند آتش به دودمانشان زدند، بر زنان و فرزندانشان دل نسوزانند، از اموال و املاک و اغنام و احشامشان انتقام گرفتند، عرصه ی وطن مألوف را بر آنان تنگ و تاریک ساختند، گرفتند و زدند و راندند و بردند و سوختند و کشتند. همه ی انواع تعدی را در حقشان به کار بستند، هرگونه ستمگری و سنگدلی را که در تاریخ فجایع بشر از آنها یاد شده بود در قبال این مردم آزمودند، حتی در ارتکاب اقسام مظالم قائل به اختراع و ابتکار و تنوع و تفنن گردیدند. گذشته از اینها حق سخن گفتن را از آنان گرفتند، قلم ها را در دستشان شکستند، از اجازه ی نشر روزنامه محروم ساختند، از اشتغال به شغل دولتی در بسیاری از موارد ممنوع داشتند، مدارسشان را بستند، مجامعشان را تا آنجا که توانستند پراکنده ساختند. چون از این همه فارغ شدند سرانجام به دامن افترا و اِتهام آویختند، با سلب حق دفاع قانونی، هرچه نادرست و ناروا و ناپسند بود نثارشان کردند.

بهایان را که پیوسته از سیاست برکنار ماندند و اجتناب از مداخله در امور سیاسی را از اوایل ظهور امر بهائی تا کنون پیوسته جزو اصول خط مشی خود دانستند به اقسام اِتهام متهم ساختند، و چنان بی پروا در این باره به افترا پرداختند که هر بیننده و شنونده و خواننده ای را به حیرت انداختند. از جمله ی عجایب این که از يك طرف این جمع را به سبب ترك سیاست ملامت کردند و این عمل را حمل بر عدم اعتنا به مصالح ملک و ملت نمودند، و از طرف دیگر بهتان ارتباط سیاسی به آنان بستند و خود را در این میان برای توجیه چنین تضادی که از عداوت بی علت مایه می گرفت به عذاب انداختند. زیرا هرچه گشتند و جستند و پرسیدند نشانه ای از روابط سیاسی اینان با هیچ ملت و دولت و جمعیتی به دست نیاوردند و دلیلی برای اثبات تهمت خود نیافتند.

وجود بهائیان را در این سرزمین نکار کردند. اصرارشان در انکار به جایی رسید که چندین بار به طور رسمی در مجامع بین المللی ندا دادند که از وجود چنین جمعی در ایران بی خبرند و برای اینکه بطلان چنین کلامی فاش نشود از ذکر کلمه ی بهائی در مجامع و مطالب و جراید و اوراق و اسناد امتناع جستند و خود را با چنین عنوانی آشنا نساختند. توطئه بر سکوت کردند. وجود بهائیان را بالمره نادیده گرفتند. خود اینان را نیز وادار کردند که این کلمه را بر زبان نرانند و به قلم نیارند و البته مقصود این بود که اسمی از چنین جمعی در ایران به میان نیاید و انکار وجودشان آسان باشد و لیکن از این تدبیر طرفی برنبستند. زیرا که بهائیان وجود دارند و بر وجودشان آثاری مترتب است و این آثار قابل انکار نیست.

بهایان اهل تزویر نیستند، تقیه نمی کنند، کتمان عقیده را روا نمی شمارند، به حکم وجدان خود یا باید بهائی نباشند یا خود را اگر در باطن بهائی می دانند به ظاهر نیز بهائی بخوانند. این بود که مقام و منصب را به درود گفتند، درجه و رتبه را از دست دادند، از کار برکنار شدند، به زندان افتادند، نفي بلد گردیدند، با این همه خود را بهائی دانستند و بهائی گفتند و بهائی نوشتند. کسانی که تصمیم به خصومت داشتند، چون در چنین وضعی ناگزیر به وجود اینان گردن نهادند، تعدادشان را محدود شمردند، جمعشان را ضعیف و حقیر خواندند، چنان جلوه دادند که گویی اعتنایی در شأن اینان نیست. خوار و بی مقدارند، اثری در جایی ندارند و به هر صورت می توان این گروه ناچیز را نادیده گرفت و ملت ایران را با صرف نظر از اینان به حساب آورد، لیکن چه باید کرد که این حساب نیز درست درنیامد. کسانی که چنین می گفتند و بهائیان را ناچیز و بی مایه می انگاشتند کار را به جایی رساندند که بیست و اند سال پیش از این تمام قوای ملی و دولتی و خصوصی و عمومی را برای مبارزه با اهل بهاء تجهیز کردند. روزنامه ها و مجله ها و رادیوها و منبرها و مدرسه ها و

اداره ها، جملگی را در برابر این جمع يك كلام و يك مرام ساختند و مدتی شبانه روز در لزوم این جهاد داد سخن دادند، و به این ترتیب بهائیان را در غایت اهمیت شناختند. [1]

و اینک در روزگار ما نیز مدتی است که پیوسته می گویند و می نویسند که بهائیان در همه ی شؤون کشور مؤثرند، در هر کاری نفوذ دارند، هر دستگاہی را به میل خود می گردانند، هر چه می خواهند می کنند. آخر این داد را از که باید خواست: اگر بهائیان وجود ندارند یا وجودشان خوار و بی مقدار است این همه تأثیر از کجا؟ و هرگاه مهم و مؤثر نیستند این همه طغیان بر ضدّ اینان چرا؟

گفتند: بهائیان دین ندارند، و لکن دیدند که سرتاسر كلام و مرام اینان اثبات وجود خدا و لزوم دین و بقای روح است. گفتند: مخالف اسلامند ولیکن دیدند که آثار بهائی سرشار از تجلیل شأن احمد مختار و ائمه ی اطهار است. گفتند: از اسلام ارتداد جسته اند ولیکن دیدند که شرط بهائی بودن را تصدیق حقانیت اسلام و قبول حقایق قرآن می دانند. سرانجام گفتند: امر بهائی دین نیست بلکه فرقه ای است، ولیکن دیدند که امر بهائی قائل به وجود خدا و جهان دیگر است، وحی الهی را معتبر می گیرد، به نبوت و ولایت تمسک می جوید، نماز و روزه و حج و زکات دارد، دارای قبله و کتاب و مقدسات است، حلال و حرام می شناسد، و دین را چگونه می توان تعریف کرد تا چنین جمعی با چنین شعاعی مشمول این تعریف نباشند؟ البته می توان در شأن یکی از ادیان گفت که دین باطلی است، چنانکه هر دین سابقی دین لاحق را باطل می انگارد، ولیکن چرا باید در مورد دینی ستم را به حدی رسانید که سلب عنوان دین از آن نمود؟ علت این تجاهر و تغافل به هر قسمی که باشد بر اهل بهاء معلوم است. ملت ایران نه تنها بر اعلامیه ی جهانی حقوق بشر گردن نهاده بلکه اینک درصدد استیفای این حقوق برای جمیع آحاد این ملت برآمده است، ملت ایران میثاق بین المللی حقوق مدنی را به صورت قانون مصوب مجلسین خود در آورده و مشروع و مطاع و محترم شمرده است، و به موجب این هر دو منشور مردم در انتخاب دین آزادند. پس هرگاه باید بر بهائیان روا داشت، هرگاه باید اینان را از حقوق بشر محروم ساخت، یا باید گفت که این دیانت در این مملکت وجود ندارد یا اگر وجود دارد دیانت نیست، چون اگر وجود آن را تصدیق کنند یا نام دین بر آن گذارند، ولو دین باطلی شمارند، نمی توانند این جمع را از آنچه نام آن حقوق نوع بشر است و اینک در نزد ملت ایران مقبول و معتبر است محروم سازند.

عجب در این است که در طی یکصد و سی و پنج سال بارها سخن از قلع و قمع بهائیان به میان آوردند، نه تنها در دوره ی استبداد چنین گفتند بلکه هم اکنون در روزگار ما نیز کسانی چنین سخنانی به زبان می آورند و احياناً به این اقوال تفاخر می کنند. اما مگر می توان چنین خیالی به خاطر خطور داد؟ در عهد ناصر الدین شاه که اوایل ظهور امر بهائی بود هنوز بیش از عده ی معدودی متدین به این دیانت نبودند، لفظ بهائی تنها در داخله ی حدود کشور ایران به گوش می رسید و در این کشور نیز از حدود جمع قلیلی از شیعه ی شیخیه تجاوز نمی کرد، با اینکه تمام قوای مادی و معنوی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و نظامی و شرعی و عرفی را به کار گرفتند به قلع و قمع این جمع موفق نشدند. بلکه هر فشاری وارد آوردند، هر آزاری نثار کردند، هر ستمی روا دیدند ممتد استهوار و موجب انتشارشان گردید. تا چه رسد به زمان ما که اینک بهائیان در هشتاد هزار نقطه ی عالم، در یکصد و سی مملکت، در پنج قاره ی جهان مستقرند و تعداد کثیری از یکپزار و ششصد و چهل نژاد و قوم و قبیله بدانان پیوسته اند و در سازمان ملل متحد به عنوان جامعه ی بین المللی غیر دولتی عضویت یافته اند. [2] آمدیم و بر فرض محال توانستیم در برابر گسترش جهانی این دیانت نیز دیده بر هم گذاریم، چگونه می توانیم این حقیقت را نادیده بگیریم که بهائیان اینک در داخله ی همین مملکت در سه هزار شهر و شهرک و روستا در تمام ایالات و ولایات برقرارند و تنها در شهر طهران ده ها هزار تن از آنان سکونت دارند. چگونه می توانیم از یاد ببریم که بهائیان اقلیت قومی و نژادی نیستند، کسانی از میان مردم ایرانند که آئین خاصی را پذیرفته اند. علقه ی خویشاوندی با اکثریت ملت دارند. پیوند استواری از اشتراک خون و خانواده و نسب و سبب در میان آنان و مسلمانان این مرز و بوم است. اگر شخص بهائی است پدر او یا خواهر او یا برادر او یا همسر او یا عمّ و عمّه و خاله ی او یا حتی چند تن از فرزندان او مسلمانند. آزاری که بر فردی از اهل بهاء وارد آید افراد بسیاری از اهل اسلام را آزرده می کند. هرگاه تنی چند از اینان کشته شوند ده ها تن از شیعیان به عزا می نشینند. غارتی که از اموال یکی از عائله های بهائی می شود صدمه ی مالی به چندین خانواده ی مسلمان می زند. خلاصه هر گونه ستمی که بر بهائیان وارد شود، علی الخصوص اگر به صورت هجوم عام درآید، خشم و خروش و آشوب و غوغا را در سراسر کشور باعث می شود، و باید دید که بر پا کردن چنین فتنه ای چه حاصلی دارد؟

چون در دیانت بهائی علانمی که از خیانت و فساد و عصیان حکایت کند پدید نیامد به افراد بهائیان پرداختند. شهرت اینان را به امانت و صداقت شنیدند، صلاح و تقوی را بر احوالشان غالب یافتند. اکثر اینان

را در هر حالی که بودند از اعتماد عامه‌ی مردم برخوردار دیدند ولیکن این همه را نادیده و ناشنیده گرفتند و روی به نقائص و معایب آوردند. اگر در جایی یا کسی از عیبی یا خلافي نشان بود انگشت بر آن نهادند. اگر فردي گناهي نداشت این گناه را بر او بستند، اگر گناهي داشت بزرگ و بزرگ تر ساختند. گناهکاری او را که به حکم عرف و شرع و قانون و وجدان بر ذمه‌ی خود اوست بی هیچ گونه سببی با تدین او به دیانت بهائی یکجا عرضه کردند. چنانکه گویی خواسته باشند در بین ارتکاب آن خلاف از طرف یکی از افراد و تدین او به دیانت بهائی رابطه‌ی ای بیابند، و از این رو اذهان مردم را برآشوبند. پای ستم را از این فراتر نهادند. فردي که خلافي به او منسوب داشتند اگر بهائی نبود به قدری کوشیدند و پوئیدند و کنند و کاویدند تا سرانجام یکی از کسان دور و نزدیک او را که اشتها یا انتساب یا ارتباطی با بهائیان داشته است یافتند، و این انتساب را از وی به شخص مظنون یا متهم سرایت دادند. رسم تجسس را تا آنجا فرابردند که جمیع حلقه‌های سلسله اقوام نسبی و سببی او را به زیر ذره بین بردند تا در محلی با اسم و رسمی که بتواند حاکی از ارتباطی با ائین بهائی باشد تلاقی کنند و تخلف آن شخص را با این ارتباط مقرون سازند. مضحک تر از همه این که در اسامی اشخاص نیز تفحص کردند، اگر در ترکیب اسم کسی کلماتی از قبیل هدایت و عنایت و شوق و ذوق و فواد و رضوان و وحدت و محبت و موهبت و جمال و کمال و وثوق و عشق و روح و عرفان یافتند یا کلمه‌ی جلاله‌ی «الله» را در اسم او نشان کردند او را به همین سبب بهائی خواندند و گویا هدایت و وحدت و محبت و امثال آنها را در انحصار اهل بهاء دانستند و کلمه‌ی «الله» را شعار بهائیان شناختند. چون در هیچ کدام از این رفتارها مانعی در راه خود ندیدند کم کم هر کسی را به دلخواه خود و بدون اینکه هیچ گونه تدبیر و تمهیدی لازم افتد، مشروط بر اینکه بتوانند از او بد بگویند و به بدی شهره سازند، بهائی خواندند و اگرچه رسم هیچ ملتی و حکم هیچ شریعتی نیست که کسانی را به گناه دیگران بگیرند اگر یکی از بهائیان خلافي کرد همه‌ی اینان را به جرم او گرفتند. مگر نه اینکه در سده‌ی گذشته چون شخص جاهلی از این جماعت در مقام انتقام برآمد و پس از شهادت حضرت باب تیري از تپانچه به در کرد در همین شهر طهران جمع کثیری از بهائیان را به شدیدترین اقسام عذاب در ملأ عام به خاک و خون کشیدند و این واقعه‌ی هائله را زبازد تاریخ نگاران و خاورشناسان کردند؟ [3] اما لاقلاً باید بدانند که امروز دیگر چنین نمی‌توان کرد. جمعی را به گناه فردي نمی‌توان گرفت، خاندان‌ها را به قصاص شخصی نمی‌توان به آتش سپرد، و اگر چنین کنند ادعای حقوق بشر را که اینک زبازد خاص و عام ساخته اند چگونه سر می‌دهند و بالاتر از همه با صریح حکم قرآن که فرمود: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» [4] چه می‌کنند؟

اما بهائیان در مقابل چه کردند؟ به عمران و اصلاح پرداختند، به خیرات و مبرات دل بستند، به تعلیم و تربیت روی آوردند، به اطاعت حکومت تشبث جستند، نام ایران را در سراسر جهان بلندآوازه کردند، این کشور بلندآختر را به عنوان مهد دیانت بهائی مورد تقدیس اهل عالم ساختند، حقانیت دین مبین اسلام را در بین جمیع ملل و قبائل و اقوام ترویج نمودند، از مداخله در سیاست برکنار ماندند، فرزندان خود را به نثار و ایثار دعوت کردند، به ترک خصوصیت و عداوت فراخواندند، کینه از کسی به دل نگرفتند، دشمنی را با دوستی پاسخ دادند، ایمان بهائیان با همه‌ی شدت و حدت که داشت هرگز از راه تلافي و قصاص و انتقام به کار نیفتاد، در هیچ موقع و موردی به توطئه و قیام و تحریک دست نبردند، دعوت هیچ جماعتی را به همکاری در خرابکاری نپذیرفتند، تروریست و خنجرکش و بمب انداز به بار نیاوردند، همیشه از پیوستن به هر سیاستی، موافق یا مخالف، راست یا چپ، انقلابی یا اعتدالی، برکنار ماندند. فی‌المثل چند سالی پیش از این که حزب واحدی سراسر افراد و طبقات و اصناف را فراگرفت و کسی را جرأت کناره‌گیری نبود در همان اوایل امر در نهایت صراحت به طور رسمی و کتبی برکناری خود را از این حزب و هرگونه حزب دیگری به عالی‌ترین مقامات مملکت اعلام داشتند. [5] از آن پیش و از آن پس نیز اجتناب از پیوستن به گروه‌های سیاسی را اصل اصیل عقاید خود دانستند. نه تنها در حزبی یا فرقه‌ای یا جمعیتی عضویت نیافتند، حتی از قبول مشاغل که مستلزم مداخله در سیاست بود از قبیل مقام وزارت نیز کناره گرفتند، اجتماعات خود را محدود به حدود مقررات کردند و اینها همه به قصد آن بود که مبدا از ائین صدق و صفا و صلح و سلام که اصل مرام و فصل کلام در ائین این جمع است انحراف جویند و امیدوارند که به توفیق ایزد متعال در جمیع احوال بر همین منوال بمانند و از سیرت محبت که اصل سعادت است در ببحوجه‌ی منت و مصیبت روی نگردانند.

چو هنرهای دیگر موجب حرمان نشود

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف

یادداشت‌ها:

[1]- اشاره به وقایع مهمه‌ی تاریخیه در سنه‌ی 1334 ه. ش (112 ب- 1955 م) است که با سخنرانی‌های شیخ محمد تقی فلسفی در ماه رمضان این سال آغاز گردید و منجر به قیام و شورش معاندین در سراسر ایران

علیه بهائیان گشت. در جریان این شورش در هفتم ماه می 1955 حَظیرة القدس طهران به وسیله ی ارتش خراب شد و بقیه ی حظائر قدس و اوقاف بهائی از جمله بیت تاکر از طرف حکومت مصادره گردید و بیوت حضرت باب و خال آن حضرت در ماه اگست آن سال خراب شد.

شورش عمومی اهالی در قریه ی هرمزک یزد منجر به شهادت هفت نفر از بهائیان آن سامان گردید و در بسیاری از شهرهای ایران بیوت و دکاکین بهائیان مورد حمله و غارت قرار گرفت، محصولات کشاورزی آنان به آتش کشیده شد، اغنام و احشام آنان معدوم گشت و حتی قبور بهائیان در گلستان های جاوید خراب و مورد اهانت قرار گرفت و بسیاری از افراد بهائی اعم از صغیر و کبیر، زن یا مرد مورد ضرب و شتم و جرح و بی حرمتی قرار گرفتند و بسیاری از اطفال و کارمندان بهائی از مدارس و مشاغل دولتی به جرم بهائی بودن اخراج شدند.

در اثر بروز این فجایع بهائیان عالم هزاران تلگراف به دولت ایران مخابره نموده و عدم ادامه ی ظلم و ستم معاندین را رسماً تقاضا نمودند. مراتب مظالم وارده بر جامعه ی مظلوم بهائی ایران به سازمان ملل متحد نیز ضمن مرقومه ای اطلاع داده شد.

در جریان این حوادث رجال مذهبی و سیاسی ایران برای اولین بار از وسعت و قدرت معنوی جامعه ی بهائی در سراسر عالم اطلاع حاصل نمودند.

[2]- آخرین آمار پیشرفت امر بهائی چنین است (لازم به ذکر است که این آمار و ارقام متعلق به همان زمان است):

تعداد نقاطی که بهائیان در آن تا نوروز 1992 میلادی مستقرند: 116551 نقطه.

تعداد ممالک مستقلی که افراد بهائی در آن سکونت دارند: 173 مملکت.

تعداد قبائل و نژادهایی که امر بهائی را پذیرفته اند: 2112 قبیله و نژاد.

[3]- اشاره است به واقعه ی تیراندازی به ناصرالدین شاه، نگاه کنید به کتاب: مطالع الانوار، فصل بیست و ششم.

[4]- سوره ی انعام (6)، آیه ی 163.

[5]- عین دستخط بیت العدل اعظم الهی در این باره به شرح ذیل است:

«...اگر از یاران ایران دعوت شود که عضو حزب سیاسی گردند باید کتباً وفاداری خود را به اعلی حضرت همایونی و احترام به قانون اساسی و تمکین و تحسین از اصول نهضت ترقی و تعالی ایران را که به نام انقلاب ششم بهمن معروف است ابراز دارند و در عین حال بنا به وظیفه ی وجدانی، خود را از عضویت در احزاب سیاسی معذور شمارند. ایمان به آینده ی درخشان کشور مقدس ایران و خدمت صادقانه به آن سرزمین عزیز در قلب هر فرد از افراد بهائی بوده و هست لهذا کل باید بدانند که بهائیان در ایران قابل قیاس نیستند زیرا تنها قناعت به اطاعت از حکومت که از اصول مسلمة ی ایشان است نمایند بلکه عملاً در اعتلای کشور مقدس ایران می کوشند و شرکت در خدمات عمران و آبادانی آن سرزمین مقدس را از وظایف حتمیه ی خویش می شمردند یعنی مطیع فعّالند نه بی طرف بی اعتناء، منتهی به امور سیاسی تعلقی ندارند، نفس این ایمان و اظهار وفاداری و خدمات صادقانه باید هر سوء تفاهمی را از میان بردارد و روش و منهج سلیم پیروان اسم اعظم را بر هموطنان جمال مبارک ظاهر و آشکار نماید...» (اخبار امری، سال 53، شهر العلاء 131 بدیع- 1353 هجری شمسی، شماره ی 19، صفحات 536-537)

منبع: دکتر علی مراد داوودی، جلد سوم صفحه 127، تهیه و تنظیم وحید رافتی